بسم الله الرحمن الرحیم

چهارشنبه 21/01/92

جلسه 865

بحث در سند رفع عن أمتی تسعة بود.

در کتاب کافی به نحو مرفوعه نقل شده بود، واینکه گفته می شود که کتاب کافی احادیثش معتبر هست چون کلینی در ابتداء کافی نقل می کند از شخصی که از کلینی تقاضا کرده بود که کتابی بنویسد که در آن آثار صحیحه از صادقین علیم السلام وجود داشته باشد وکلینی می گوید من این کتاب را نوشتم وامیدوارم همانطوری که شما می خواستید باشد، پس کلینی شهادت می دهد که این احادیث صحیحه است، ولذا بعضی گفته اند که هر چه در کتاب کافی است اصل در آن این است که معتبر است.

اقول: ما این را قبول نداریم برفرض کلینی شهادت بدهد که تمام این احادیث کافی معتبره است این می شود نظر خود کلینی، کلینی توثیق نکرده این رواة را بلکه فقط می گوید این احادیث معتبر است شاید نظر او در رابطه با اعتبار احادیث با نظر ما فرق بکند، مثلا او شاید خبر مفید وثوق نوعی را هم معتبر بداند، ولذا همین خبری که به صورت مرفوعه بیان کرده که النهدی رفعه عن ابی عبدالله علیه السلام واصلا سند ذکر نشده چگونه کلینی می تواند بگوید سند موثق هست؟

اما اینکه در کتاب تحف العقول نقل شده به شکل قال رسول الله صلی الله علیه وآله، اولا: ما بارها عرض کرده ایم که تعبیر قال ظهور ندارد در اینکه این مؤلف که می گوید قال رسول الله در نظرش با روی عنه فرق داشته است، این متعارف هست ما در میان خطباء فاضل هم می دیدیم که تعبیر می کردند که قال الصادق علیه السلام ولو در احادیثی که سند معتبر نداشت، پس فرق بین قال وروی معلوم نیست که برای همه روشن بوده است.

ثانیا: علاوه بر اینکه ما در سیره عقلاء نداریم در جائی که یقین داریم که خبر مرسل است وواسطه می خورد ونمی دانیم آن واسطه ثقه است یا خیر، مثل اینکه من از شیخ انصاری داستانی را نقل کنم که قطعا واسطه می خورد وشما نمی دانید که این واسطه ثقه است یا غیر ثقه، ما در سیره عقلائیه نداریم یا محرز نیست که به صرف اعتماد بر نقل بنده شما عمل کنید به این خبر با اینکه می دانید من خودم مستقیم این مطلب را از شیخ انصاری نشنیده ام، اینجا هم فرض این است که یقین داریم که ابن شعبه حرّانی وقتی می گوید قال رسول الله صلی الله علیه وآله فاصله زمانی زیادی بین او و پیامبر بوده است نمی دانیم وسائط ثقات بوده اند یا غیر ثقات ما در سیره عقلائیه نداریم که اعتماد کنند به این نقل، فلا یثبت نقل تحف العقول.

اما آن جمله فتلقّوا یا شیعة امیر المؤمنین ما نقله الثقات عن السادات، کسی که به اول تحف رجوع کند تصدیق میکند عرض ما را که او در سدد بیان یک مطلب کلی ونصیحت عامی است، نمی خواهد بگوید که آنچه من در این کتاب نقل می کنم از ثقات است بلکه می خواهد بگوید که ای شیعیان نباشید مثل کسانی که سخنان ائمه را شنیدند وعمل نکردند شما آنچه را که ثقات از ائمه نقل می کنند بشنوید وعمل کنید، اما ظهوری ندارد که آنچه که در کتاب تحف العقول هست از ثقات نقل شده است، قرینه حالیه بر خلافش هم هست چون بخشی از این احادیث که کم هم نیستند سندهایش در کتب دیگر ذکر شده که ضعیف یا مرسل هستند.( اگر بگوئید ما در احادیث تحف العقول چون شک داریم که از ثقات بوده یا غیر ثقات در کل احادیث کتاب مشکل پیدا می کنیم، می گوئیم نخیر اکثر این احادیث مطابق با احتیاط است یا بحث اخلاقیات را بیان می کند که نیاز به سند صحیح ندارد).

اما سند صدوق که در خصال وتوحید نقل می کند از احمد بن محمد بن یحیی العطار عن سعد بن عبدالله عن یعقوب بن یزید عن حماد بن عیسی عن حریز بن عبدالله عن ابی عبد الله علیه السلام.

راجع به احمد بن محمد بن یحیی ولو توثیق خاصی در کلمات قدماء ندارد و لذا آقای خوئی فرموده که این شخص مجهول است وسند حدیث رفع را خراب می کند، ولی ما بعید نمی دانیم وثاقت این شخص را، چونکه دهها مورد صدوق از ایشان نقل می کند و می گوید رضی الله عنه، واین دلالت بر حسن ظاهرش دارد وهمین کافی است در وثاقت.

اینکه آقای خویی فرموده است که ترضی وترحم بر فاسق هم صحیح است، مثلا أئمه ترحّم وترضّی می کردند بر شیعیان فاسق لذا این دلیل که دلیل بر وثاقت نمی شود؟

اقول: این عرفی نیست صدوق دهها مورد حدیث نقل می کند وبا تجلیل نام می برد احمد بن محمد بن یحیی العطار رضی الله عنه این تجلیل است، ظاهرش این استکه او را شخص بزرگی می دانسته است،

اینکه آقای خوئی می فرماید برخی از مشایخ صدوق ناصبی بوده اند، بله یک موردی هست که می گوید رفتم پیش یکی از این مشایخ ولم أر أشد نصبا منه کان یقول فی صلاته اللهم صل علی محمد فقط، ولی هیچگاه ترحم نکرده شیخ صدوق براو و تنها احادیثی را در فضیلت اهل بیت از او نقل کرده است( از باب الفضل ما شهدت به الاعداء) چه ربطی دارد به احمد بن محمدبن یحی العطار که دهها مورد می گوید رضی الله عنه واین ظهور در تجلیل وتعظیم دارد.

مؤید دیگر هم این استکه شهید ثانی در درایه وسماهیجی وشیخ بهائی وعلامه حلی توثیق کرده اند احمد بن محمد بن یحیی العطار را، که گفته می شود که اینها جزء متأخرین هستند وتوثیقات متأخرین اجتهادی است ولذا ما به عنوان مؤید آن را ذکر کردیم، البته علامه حلی تصریح نمی کند به وثاقت احمد بن محمد را ولی طریق صدوق به عبدالرحمن بن الحجاج را می گوید صحیح، ودر طریق عبد الرحمن بن الحجاج احمد بن محمد بن یحیی واقع شده است و صحیح علامه یعنی امامی عدل.

مجموع اینها انسان را واثق می کند که او ثقه بوده است.

ولی اگر کسی این مطالب را قبول نکند و بگوید ما آنقدر دغل وغش دیده ایم که دیگر به این زودی وثوق پیدا نمی کنیم به وثاقت افراد در این صورت کار مشکل می شود.

نظریة تعویض السند:

آقای تبریزی می فرمودند که ما از راه نظریه تعویض سند می توانیم این روایت و بسیاری از روایت دیگر را تصحیح کنیم که آقای صدر هم در دوره مباحث الاصول که دوره اول اصول ایشان بوده است قائل به آن بوده است ولی در دوره بحوث از این نظریه برگشته است.

خلاصۀ این نظریه با تطبیق بر همین حدیث رفع این است:

حدیث به این شکل است احمد بن محمد یحیی العطار عن سعد بن عبدالله...، شیخ طوسی در کتاب فهرست راجع به سعد بن عبدالله که میرسد می گوید أخبرنا بجمیع کتب سعد بن عبدالله و روایاته بعد چند تا سند معتبر را ذکر می کند یعنی أخبرنا بجمیع کتب سعد بن عبدالله و روایاته جماعة ثقات، روایاته یعنی روایاتی که در کتب به عنوان روایت از سعد بن عبدالله نقل شده است، یعنی الروایات المنسوبة الی سعد بن عبدالله و فرض این است که این حدیث در کتاب خصال وتوحید صدوق منسوب به سعد بن عبدالله است.

بله قرینه لبیه داریم که أخبرنا بجمیع کتب سعد بن عبدالله و روایاته شامل آن روایاتی که اصلا واصل نشده به شیخ طوسی نمی شود وشیخ طوسی راجع به روایاتی که به او واصل نشده است نظر نمی دهد، پس می شود: روایت سعد بن عبدالله أی الروایات المنسوبة الیه الواصلة الی الشیخ الطوسی، اعم از اینکه شیخ طوسی این روایات را در تهذیب واستبصار نقل کند یا نکند این عبارت شامل آنها می شود چون اطلاق دارد.

ان قلت: ممکن است بگوید که از کجا معلوم که این حدیث رفع واصل شده است به شیخ طوسی؟

قلت: می گوییم بخاطر اینکه شیخ در فهرست وقتی میرسد به کتب صدوق یکی از کتب صدوق راکه می گوید به ما واصل شده است کتب خصال و توحید نام می برد، یعنی این حدیث رفع که در آنهاست نیز واصل شده است به شیخ طوسی کما ذکر ذلک فی الفهرست.

اسم این را گذاشته اند نظریه تعویض سند یعنی به جای آن سند مجهول سعدبن عبدالله این طریق عام را جایگزین آن می کینم.

می توانید این بیان را بالاتر ببرید چون بعد دارد سعدبن عبدالله ...عن حریز عن أبی عبدالله علیه السلام در باره حریز هم همین بیان می آید، چون شیخ طوسی در فهرست می گوید حریز بن عبدالله السجستانی أخبرنا بجمیع کتبه وروایاته وبعد سندهای معتبر ذکر می کند.

آقای خوئی هم گاهی در تنقیح از این نظریه تعویض سند استفاده کرده است، ولی در کتاب معجم متعرض آن نمی شود ومناسب بود در ابتدای معجم که توثیقات عامه را ذکر می کرد آن را ذکر می کرد وعملا هم ملتزم نیست، شاید از این نظریه که در تنقیح در چند جا ابراز کرده برگشته است، تعبیری که در تنقیح می کند می گوید این نظریه عوض سند را که ما أخیرا إبداع کردیم یمکنک تصحیح جملة من الروایات، البته این نظریه قبل از ایشان هم بوده است.

اقول: به نظر ما این نظریه تصحیح سند درست نیست، ولی قبل از بیان نظر خودمان احتمالات این جمله را که "أخبرنا بجیمع کتبه و روایاته" که به نفع نظریه تعویض السند هست را بیان می کنیم، و سعی می کنیم نهایت چیزی را که ممکن است در دفاع از آن بیان کنیم و بعد اشکالات آن را عرض می کنیم:

احتمالاتی که در این عبارت است که به نفع نظیریه تعویض سند است:

1- مراد این باشد که أخبرنا بجمیع کتب حریز و الروایات المنسوبة الی حریز سواء وصلت الی الشیخ ام لا.

این احتمال به نفع نظریه تعویض سند است چون مثلا این حدیث رفع روایة نسب الی سعد بن عبدالله، ولی احتمال عرفی نیست چرا که شیخ چطور می تواند علم پیدا کند کلما نسب الی الحریز من روایة فی العالم این سند عام به او هم تعلق می گیرد که هر حدیثی در عالم که نصب الی حریز با همین سند عام نقل شده باشد؟ پس این احتمال عرفی نیست.

( ظاهرا کما اینکه در سوال کلاس هم مطرح شد این احتمال مشکل دیگری هم دارد وآن تناقض صدر وذیل عبارت است زیرا مراد از أخبرنا روایات واصل است والا روایاتی که به شیخ واصل نشده وحتی در کتابخانه شیخ هم نبوده أخبرنا بر آن صادق نیست).

2- مراد این باشد که أخبرنا بجیمع کتبه و الروایات التی نصبت الیه ووصلت الی.

این احتمال به نفع نظریه هست و غیر عرفی هم نیست.

3- مراد این باشد که أخبرنا بجمیع کتبه و روایات رویتها عنه ولو بطریق عام، یعنی من سند مشترک دارم به تمام احادیث منسوب به حریز که من آن احادیث را ولو به شکل عام نقل کرده ام.

این احتمال هم به نفع نظریه تعویض سند است، چرا که حدیث رفع را شیخ طوسی به نحو عام نقل کرده است چون حدیث رفع در کتاب خصال و توحید است و شیخ طوسی آنها را در فهرست نقل کرده است.

اما احتمالاتی که به ضرر نظریه تعویض سند است، که مهم این است که اگر اینها را مطرح کنیم و رد کنیم نظریه تعویض سند ثابت می شود، این احتمالات عبارتند از:

1- أخبرنا بجمیع کتب حریز و روایاته أی روایات رویتها عن حریز فی کتبی، یعنی آن روایاتی که از حریز در کتب روائیه ام نقل کرده باشم، من به آنها سند عام صحیح ذکر می کنم.

اگر این طور باشد حدیث رفع را شیخ طوسی در کتبش ذکر نکرده است، در این صورت دیگر نظریه تعویض السند که به درد حدیث رفع بخورد ثابت نمی شود.

اقول: ولی گفته می شود که این احتمال باطل است چون خلاف اصالت العموم أخبرنا بجمیع کتبه وروایاته ست چرا تخصیص می زنید اخبرنا بجمیع کتبه وروایاته را به خصوص روایات رواها الشیخ فی کتبه؟ این تخصیص بلا مخصص است، پس این احتمال باطل است.

2- مراد این باشد که مثلا أخبرنا بجمیع کتب حریز و روایاته یعنی روایات حریز واقعا، این احتمال را آقای زنجانی هم مطرح کرده است، می گویند ظاهر این عبارت روایاتُ حریز یعنی روایات واقعیه حریز، اگر شما بگوئید که من به تمام کلمات شیخ انصاری سند صحیح دارم ظاهرش یعنی کلماتی که واقعا مال شیخ انصاری است نه کلماتی که در کتابهای غیر معتبره به شیخ انصاری نسبت داده شده است، اینجا هم ظاهرش این استکه روایاتی که واقعا از او است نه روایاتی که به حریز نسبت داده شده است.

اقول: اگر این را بگوییم همیشه شبهه مصداقیه می شود چون ما نمی دانیم که این حدیث رفع از نظر شیخ طوسی روایة حریز واقعا بوده است، بله اگر شیخ طوسی در کتبش گفته روی حریز وشهادت داده باشد که این حدیث حدیث حریز است از شبهه مصداقیه خارج می شود و الا تمسک به عام در شبهه مصداقیه روایت حریز واقعا می شود کما فی حدیث الرفع که هیچ جا شیخ طوسی نقل نکرده که روی حریز رفع عن امتی تسعة.

البته بنا بر این احتمال دوم نظریه تعویض سند در حدیث رفع خراب می شود، ولی جائی که خود شیخ طوسی در کتاب تهذیب مثلا نگفته روی حریز بلکه کفته روی عن حریز، مثلا گفته روی احمد بن محمد بن یحیی که همین شخص مجهول الحال است گفته می شود که اینجا به درد می خورد، اگر گفته باشد روی حریز که خوب خودش شهادت داده که هذا حدیث حریز، واگر گفته روی عن حریز باز گفته می شود که این احتمال دوم مشکل ایجاد نمی کند وآن نظریه تعویض سند اینجا را شامل می شود، زیرا از دو حال خارج نیست یا شیخ طوسی این سند عام را نسبت به این روایت شامل می دانسته یا نه، اگر شامل می دانسته که هیچ، واگر شاملش نمی دانسته کسی که می گوید من به تمام احادیث واقعی حریز سند عام معتبر دارم واین سند عام معتبر را شامل این حدیث منسوب به حریز نمی داند معنایش این استکه این حدیث را داخل در احادیث حریز نمی داند بلکه کذب می داند، اگر کذب می داند پس برای چی نقل می کند؟ اگر شیخ اصلا نقل نکند مثل همین حدیث رفع گفته می شود شیخ طوسی نقل کرده چون شاید کذب می دانسته، اما اگر نقل بکند در کتاب تهذیب واستبصار ولی به لسان روی عن حریز گفته می شود که طبق این احتمال دوم نظریه تعویض سند را اعمال می کنیم زیرا یا شیخ طوسی سند عام را که به کل ما رواه حریز واقعا دارد شامل این حدیث منسوب به حریز می داند یا نمی داند، اگر می داند که فهو اگر نمی داند پس معلوم می شود که این را حدیث واقعی حریز نمی داند وحدیث جعلی است، چون گفت هر چه که حدیث واقعی حریز است من به آن سند عام معتبر دارم، اگر اینجور استکه حدیث جعلی است پس چرا شیخ طوسی نقل می کند آیا حدیث جعلی نقل می کند؟ اینکه محتمل نیست، گفته می شود که طبق این احتمال دوم اگر شیخ در کتبش از حریز روایت نقل کند اگر بگوید روی حریز که شهادت می دهد که این حدیث از حریز صادر شده است، واگر بگوید روی عن حریز باز با این برهان که ذکر کردیم ثابت می کنیم که این سند عام معتبر را شامل این می دانسته است، اما به درد حدیث رفع نمی خورد چون حدیث رفع را اصلا شیخ در کتبش نقل نکرده، وشاید علت اینکه نقل نکرده این بوده که آن سند عام معتبر را شاملش نمی دانسته پس فهمیده بوده که آن حدیث واقعی حریز نیست بلکه مجعول است بر حریز لذا نقل نکرده است.(مقرر: این استفاده از عکس نقیض است که ظاهرا شما صحیح نمی دانید)

این احتمال دوم به ضرر نظریه تعویض سند در حدیث رفع است ولکن آقای صدر در مباحث الاصول می گوید که این احتمال دوم باطل است، که ان شاء الله عرض خواهیم کرد.